

از پُل وِرگان تا باغ وِردان

پَرسه‌ای در چَمهای زاینده‌رود

دکتر حبیب برجیان

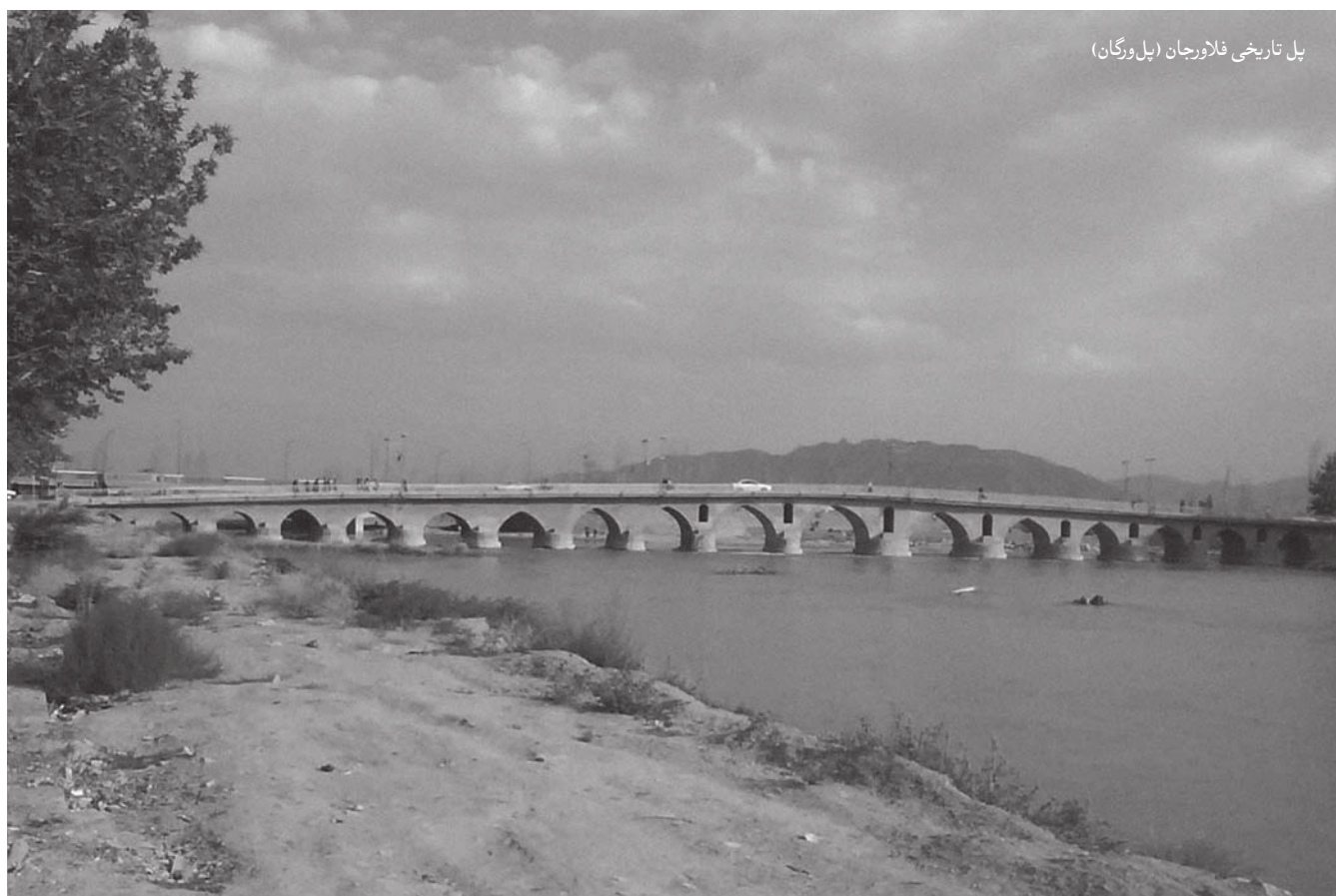
از دانشگاه کلمبیا - نیویورک

مقاله ۶ - آالات

شهر و حومه اصفهان از دیدگاه خانواده «لنجانی» در کتابی به نام «اصفهان» به تصویر کشیده است. اینک با احداث صنایع سنگین آب‌طلب، سیمان و ذوب آهن و نورد فولاد و زیرساخت‌های مدنی و ترابری وابسته بدانها کفه ترازوی اقتصاد به زیان کشاورزی سنگین شده و سیمای روستاهای سابق در پشت نقاب شهری‌گری از انظار پنهان است. راه و رسم دیرین اجتماعی چنان دستخوش دگردیسی گشته که بازیابی آداب و حالات پیشین، اگر محال نباشد، آسان نیست. در یک کلام باید گفت که امروز این سامان فردای دیروز آن نیست. گویی گسستی تاریخی رخ نموده - حتی در اسامی امکانه یا جاینامها - که در این مختصر به آنها نیز خواهیم پرداخت.

در سفر آبان‌ماه پارسال به اصفهان مجالی دست داد تا در معیت دوستان از لنجان‌ات بازدید کنم و یادداشت‌هایی فراهم آورم که بخشی را اینک به پیشگاه فصلنامه «دریچه» و سردبیر دانشمند و کوشای آن آقای مجید زهتاب تقدیم می‌کنم. برای کسی که در ایام کودکی و نوجوانی بارها به همراه خانواده یا دوستان، با اتومبیل یا دوچرخه، در پهنا و درازای این خطه از زاینده‌رود گردش کرده و خاطره‌هایی رنگارنگ از جریان جوشان و خروشان رودخانه و بیشه‌های انبوه و کشتزارهای خرم و باغ‌های پرحاصل در ژرفای ذهنش خانه نموده است، اکنون پس از گذشت چند دهه همه چیز و همه جا در نظرش ناشناس و بیگانه می‌نماید. این لنجان دیگر آن لنجانی نیست که محمدعلی جمالزاده در توصیف

پل تاریخی فلاورجان (پل وِرگان)





دو لنجان

لنجانات از غرب اصفهان آغاز می‌شود و عبارت از بلوکی است که آب از میان دست زاینده رود می‌گیرد و از دو بخش سفلی (پایین، نزدیکتر به اصفهان) که در تقسیمات اداری کنونی برابر شهرستان فلورجان است و علیا (بالا، دورتر) که برابر شهرستان لنجان کنونی است تشکیل می‌شود.

لنجان سفلی که شامل دو بلوک گرکن و اشترجان است، در جلگه واقع شده و زاینده رود از میان آن در امتداد جنوبی - شمالی می‌گذرد. زمین مسطح و خاک رسوبی اینجا از قدیم امکان زهکشی گسترده آب رودخانه را به صورت شبکه‌ای از مادی‌ها فراهم آورده است. نمودار این کیفیت در تصاویر ماهواره‌ای، جلگه سرسبزی است به پهنای چندین کیلومتر که در طرفین زاینده رود دامن گسترده و آبادی‌های آن محاط در کشتزارهای به هم پیوسته قرار گرفته است.

لنجان علیا به تقریب برابر دو بلوک تاریخی اُشیان و آیدغمش است. در اینجا مسیر کلی زاینده رود غربی - شرقی و محصور در دو رشته کوه متوازی است که آن را از نصف‌آباد و تیران در شمال و چهارمحال در جنوب جدا می‌کند. ارتباط لنجان با چهارمحال از طریق تنگ بیدگان و گردنه رخ حاصل می‌شد. از چمگردان (در جنوب کارخانه ذوب آهن) رود به دشت می‌افتد و به تدریج پهن و آرام می‌شود و با نود درجه گردش به چپ به لنجان سلفی وارد می‌شود.

دو شاخص دست‌ساز بشر در این قسمت از رودخانه پل زمانخان در آخر بلوک آیدغمش و پل کله در بالادست چمگردان است.

طبیعت زاینده رود میان دو پل نامبرده با بخش جلگه‌ای تفاوت آشکار دارد. در اینجا آبادی‌ها به صورت خطی و با فاصله از یکدیگر در امتداد رودخانه قرار دارند. شیب زاینده رود میان پل زمانخان و پل کله $\frac{4}{7}$ در هزار است - یعنی نزدیک به سه برابر شیب $\frac{1}{7}$ در هزار از پل کله تا پل خواجو است.^۱

چشمگیرترین خصوصیت فیزیکی قسمت پُرشیب زاینده رود پیچاپیچ بودن آن است (تصویر ۱). این خم‌های چنبری در انگلیسی meander خوانده می‌شود و من در اینجا بنابر اصطلاح محلی آنها را «چَم» می‌نامم. باید دانست که شرط ایجاد چم بستر کم‌شیب و جریان آرام رودخانه است. در رودهای آرام بر اثر آبشویی از رسوبات ساحلی، حلقه‌های منظمی به شکل S در پی یکدیگر ایجاد می‌شود و آنگاه که قوس از نیم‌دایره گذشت جریان آب مسیر کوتاهتر را برگزیده، چم به صورت دایره‌ای کامل از رود مجزا و پس از مدتی خشک می‌شود. اما در کوهستان که بستر رود در صخره ثابت شده و تغییر مسیر رود محدود است، به جای دگردیسی افقی، بستر رود بر اثر رسوبات در ساحل کوژ چم رفته‌رفته گودتر می‌شود. این

۱. سیروس شفق، جغرافیای اصفهان، ۱۳۵۳، ص ۵۱.



چون گشتاسپ دعوت زردشت را پذیرفت، آرجاسپ خَیون با گسیل دو سفیر به نام‌های نامخواستِ هزاران و بیدزرفشِ جادو هشدار داد که دین را رها کن یا جنگ را آماده باش.

از دیگر جاینامهای درخور توجه فلاورجان است. فلاورجان را که اینک برای خود شهری است اهل محل **پل‌ورگان** می‌گویند و همین صورت اصل باید باشد (یک پل ورگان دیگر هم در بالادست زاینده‌رود هست). ورگ گونه‌ای غیرفارسی از «گرگ» یا «برگ» تواند بود. «فلاورجان» لابد تراوش قلم معنی‌تراش مأموران دولت است. وجه تسمیه عامیانه‌ای برای فلاورجان شنیده‌ام و آن اینکه مردی انگلیسی بنام جان فلاور بانی آبادی بوده و با پس و پیش شدن اسم و فامیل فلاورجان شده است.

خولنجان - پُرتینجان - آسنجران

از ریشه‌دارترین جاینامها خود لنجان است. در بلوک لنجان آبادی‌های لنج و آلتجان و خولنجان در جزء «لنج» انبازند، اما لنج به چه معنی است؟ **برهان قاطع** ذیل «لنج» معانی بیرون کشیدن و برکشیدن و آویختن را ذکر می‌کند و میر سیدعلی جناب در **الاصفهان** می‌نویسد: لنجان محل بیرون کشیدن آب به فارسی است.^۵ در صحت این گفته تردید روا نیست. در جلگه لنجان آب برکشیده از زاینده‌رود را به واسطه شبکه وسیعی از نهرها توزیع می‌کنند و به مصرف کشاورزی می‌رسانند.^۶

جزء «لنج» را در برخی از جاینامهای سایر نواحی ایران نیز می‌توان یافت. در جای دیگر گفته‌ام که ولنجک (از دره‌های شمیران) از لنج و پیشوند فعلی -va عبارت است. اکنون می‌افزایم که آلتجن در نزدیکی هرات نیز از همین ریشه مشتق است و گمان به لنگرود و بندرلنگه هم می‌برم.

لفظ لنج از ریشه ایرانی باستان -thanz است. تحول صوتی دیگری از این ریشه به صورت «هنج» به فارسی رسیده است (در افعال هنجیدن و آهختن و غیره). لذا جاینامهای هَنجَن و خُنَج نیز احیاناً از همین ریشه است.

سومین گونه متحول از همین ریشه «تَنج» است که در بعضی از لهجه‌های ایرانی به معنی «تشنه» تحول معنایی یافته است. آیا آبادی‌های تینجان و پُرتینجان در لنجان حاوی این لفظ‌اند؟

از اواخر دوره قاجار رساله‌ای موسوم به «صریح‌الملک» در

خصوصیت که به آن entrenched meander می‌گویند همان است که در بستر کوهستانی زاینده‌رود یعنی از چمگردان تا پل زمانخان و از این هم فرازتر تا سد زاینده‌رود به شکل منحنی نیمه‌منظم سینوسی آشکار است. درباره آبادی‌هایی که نام از «چم» گرفته‌اند، در ذیل گفت‌وگو خواهیم کرد.

جلگه لنجان از قدیم آباد بوده است و دور نیست که همزاد ناحیه جی یا دشت اصفهان باشد. از عهد ایلخانی در قرن هشتم هجری مسجد اشترجان و کتیبه کوفی پیربکران باقی مانده است.^۱ در همین عهد، حمدالله مستوفی لنجان را یکی از نواحی هشتگانه ولایت اصفهان می‌خواند و قرای معظم آن را گونان (یا کومان) و قهدریجان و کلیشاد برمی‌شمارد.^۲

قهدریجان را بومیان کدرگون می‌خوانند. این جاینام را می‌توان به صورت کهدریگان بازسازی کرد. «که» یا «قه» به معنی کاریز (کهریز) است. در اصفهان «کی» به قناتی گفته می‌شود که به جای مادر چاه از رودخانه آب بگیرد.^۳

ناصر خسرو در سفر بازگشت از حجاز به خراسان در یک منزلی اصفهان به بلوک خان لنجان رسید. خان لنجان که باید همان خولنجان امروز باشد و در خصوص نام آن کمی پائینتر گفت‌وگو خواهیم کرد، در بیشتر منابع جغرافیایی به عنوان ناحیه‌ای آباد توصیف شده و قلعه آن شاهد حوادث تاریخی نظیر درگیری شورشیان اسماعیلی با سلاطین سلجوقی بوده است.

از شهرهای معتبر لنجان **فیروزان** در شش فرسنگی اصفهان قرار داشته است^۴ که ابن بطوطه از آن با عنوان مدینه فیروزان یاد می‌کند. با همین فاصله تا دلی اصفهان سلجوقی (یعنی میدان کهنه) امروز شهرو فیروزان قرار گرفته است. اهل آبادی خود شرفیروزون می‌گویند. در اینجا «شهر» ظاهراً همان لفظی است که در فارسی در آن قلب صورت گرفته و به صورت «سُرخ» در آمده است. همین جزء را در «شهراب» و شهزورد قزوین - ظاهراً به معنای «گل سرخ» - می‌یابیم.

دیگر از اسامی استخواندار لنجان **ورنامخواست** (در جنوب زرین‌شهر) است، ظاهراً مرکب از دو بخش: ور به معنای قلعه و نامخواست. در متن پهلوی «یادگار زریران» روایت شده که

۱. لطف‌الله هنرفر، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، اصفهان، ۱۳۴۴، ص ۲۵۳، ۲۷۹.

۲. حمدالله مستوفی، *نزهت‌القلوب*، به کوشش گای لسترنج، لیدن، ۱۹۱۵، ص ۵۱.

۳. این نکته و بسیاری از دانستنی‌های دیگر درباره آبیاری را مرهون دابی عزیزم مهندس حسین کرباسیان هستم.

۴. حمدالله مستوفی، ص ۴۸ و ۵۱.

۵. میرسید علی جناب، *الاصفهان*، به کوشش عباس نصر، اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۱۸۳.
۶. جوشقانی‌ها به راه آب دیوار باغ آلتجن می‌گویند. و دلجانی‌ها به جوی آب زَنگ می‌گویند.



دورنمای چمن نور (چم گاو)
از محل چمن یوسفعلی در
بخش باغ بهادران

سابق الذکرا - با آن آوازه تاریخی اش - با دو روستای همسایه، لنج و آدرگان، سرهم کرده و با نام زیبای شهر آراسته‌اند. آدرگانی که از نقشه حذف و دیر یا زود از خاطره‌ها نیز محو خواهد شد، نامی است منسوب به «آذر»، «آتش».

«شهر زاینده‌رود» کنونی (کمی بالاتر از چمگردان) مرکب از پنج روستای گم‌کرده نام است. یکی از آنها بیستگان نام داشت؛ ظاهراً مشتق از «بی» یا «بغ» به معنی خدا.

اشترجان نامدار توأم با همسایه‌اش مینادشت در گذشته نزدیک، به ایمان شهر نامور شد. به یاد می‌آورم ایمان شهر مدتی جایگزین کرمانشاه شده بود. در نزدیکی پیربکران سابقاً دهکده‌ای خوش‌سایما به نام پاران جای داشت. خوش‌سلیقگان زمان این لفظ بی‌معنی را برنتافته «بهاران شهر» را برگزیده‌اند. ریز سابق هم‌اینک درشت و به زرین شهر نامبردار شده و مرکز شهرستان نویناد لنجان است.

چم چه باشد؟ - زمین ساحل رود

بخش کوهستانی لنجان یعنی بلوک آیدغمش (در ترکی به معنی ماهزاد) آثار تاریخی قابل توجه ندارد و کمتر از جاینامه‌های کهن بهره‌مند است. در اینجا آبادی‌ها بیشتر نام‌های ترکیبی دارند. گروهی بزرگ را پسوند «آباد» است (بهجت‌آباد و ملک‌آباد و جعفرآباد و جز آن) و گروهی را پیشوند قلعه (قلعه

باب آبادی‌های اصفهان تدوین شده^۱ که سرشار از اطلاعات سودمند در باب بلوکات اصفهان است، در بخش لنجانان این رساله آبادی‌های آسنجران و آسمجان^۲ ذکر شده که در فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا نیست.^۳ گمان می‌برم این دو جاینام حاوی «سنج» یعنی چهارمین گونه متحول از ریشه باستانی مذکور در فوق باشد - همچنان که «سنجیدن» به معنای کشیدن و وزن کردن.

چنانچه اشتقاق‌های مذکور در فوق درست باشد - یعنی سه گونه متحول از ریشه - thanj - (لنج و تنج و سنج) در اسامی امکان لنجان نهفته باشد - آنگاه با نام‌شناسی بغرنجی در لنجان روبه‌رو خواهیم بود. چند لایه‌ی زبانی در اینجا ته‌نشین است؟

از ابتکارات شایان توجه ما ایرانیان طراز نوین دستکاری در نام‌های جغرافیایی است. با یک گردش قلم - به قول مرحوم فروغی - معرفه‌ای را نکره می‌کنیم. همین خولنجان

۱. صریح‌الملک، نسخه خطی مهور به مهر کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ثبت ۸۴۱۶/۶۲۰۷۷. با تشکر از دکتر کیومرث قرقلو که نسخه‌ای از این دستنویس را در اختیارم نهادند. دوست دانشمند آقای سید علی آل داود این رساله را در تهران به چاپ رسانده‌اند که به آن دسترسی ندارم.

۲. صریح‌الملک، برگ‌های ۳۵ و ۳۶. جاینام آسنجران در رودست اصفهان و اراک نیز هست.
۳. فرهنگ جغرافیایی ایران، عبارت از: ۱۰ جلد، دایره جغرافیایی ستاد ارتش، حدود ۱۳۳۰.



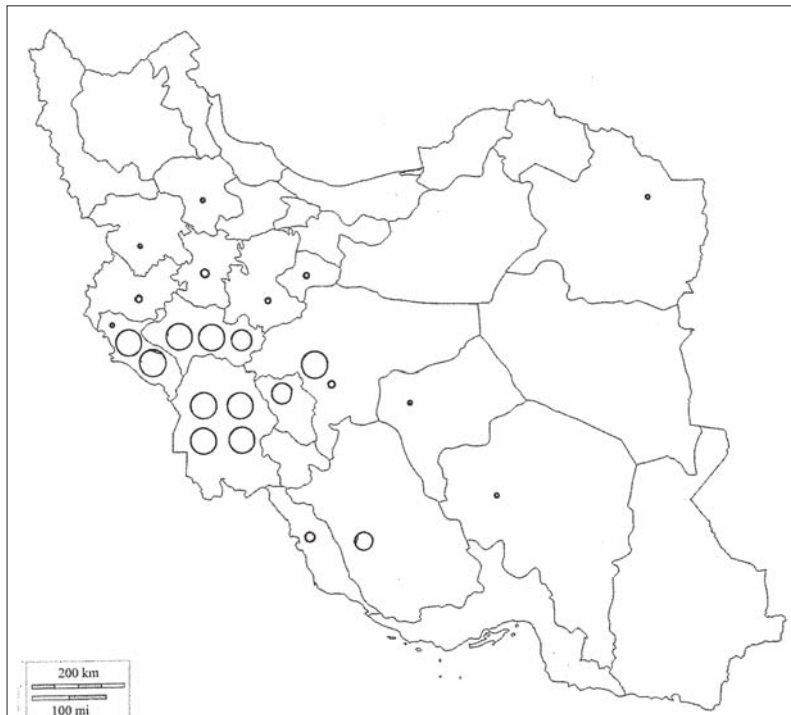
چشم‌انداز رودخانه
از روی پل چمنار به چمن

دایر شده باشد. گروهی به اینجا مهاجرت کرده و در اراضی حاصلخیز اما سیلابی محدود در پیچ و خم‌های زاینده‌رود علیا روستاهایی کوچک بنا نهاده‌اند. این مهاجران که بوده‌اند و چرا نام «چمن» بر وطن خویش نهاده‌اند؟

در جست‌وجوی مدلول «چمن» به نقشه‌ها و فرهنگ‌ها مراجعه کردم. نخست چمن‌آباد را در اردل شهرکرد و چمن‌گاو را گندمان بروجن یافتیم. سپس در حاشیه رود خرم‌آباد به سوی خوزستان چمن‌گز و چمن‌گرداب و چمن‌دیو (دیوان) و چمن‌حیدر و چمن‌انجیر، محصور در خم‌های پیاپی، نمایان شدند. دلفان در شمال خرم‌آباد نیز تعداد قابل توجهی چمن دارد. در شهرستان ممسنی فارس چمن‌گز و چمن‌زیتون و چمن‌گل دیده می‌شود. از این هم چشمگیرتر در جلگه هندوستان (در جنوب بهبهان)، پیش از رسیدن به خلیج فارس، چمن‌ملا و چمن‌گلگه و چمن‌خلف عیسی و چمن‌چراته و چمن‌چیت و چمن‌خرنوب و چمن‌شعبان و چمن‌سوجه و چمن‌زیدون و چمن‌نگ در چنبرهای رودخانه جا خوش کرده‌اند. سرانجام با مشاهده نقشه ریزخوزستان دانستم تعداد آبادی‌های چمن‌نام بیش از آن است که آسان به شمارش درآید. آنچه از نقشه‌ها آموختم آن بود که جاینامه‌های «چمن» دار در رُب جنوب غربی ایران متمرکزند. شمارش و تنظیم و ترسیم پراکندگی جغرافیایی این جاینامه‌ها مراجعه به فرهنگ‌های جغرافیایی را ایجاب می‌کرد. «فرهنگ آبادی‌های ایران»،

سادات و قلعه ترکی و قلعه افغان و قلعه تقی و نظایر اینها) و هرچه بالاتر رویم نام‌های ترکی فراوان‌تر می‌شود.

اما گروهی که بیش از همه جلب نظر می‌کند جاینامه‌هایی است که با «چمن» شروع می‌شود. بزرگترین و نزدیکترین آنها به اصفهان چمن‌گردان در نزدیکی کارخانه ذوب‌آهن است. قدری بالاتر، در حول و حوش باغ بهادران، چمن‌آسمان و چمن‌کوچک و چمن‌پیپر و چمن‌تقی و چمن‌نور قرار دارند و در حوالی پل زمانخان چمن‌علیشاه و چمن‌خزم و چمن‌کهریز و چمن‌یوسفعلی و چمن‌طاق و چمن‌حیدر و چمن‌نار. بالادست‌تر به سوی چادگان (در دهستان لار شهرکرد) نیز فوجی از چمن‌ها صف آراسته‌اند: چمن‌زین و چمن‌عالی و چمن‌خلیفه و چمن‌چنگ و چمن‌جنگل و چمن‌کاکا و چمن‌ماری؛ در مجموع بیست آبادی در بالادست زاینده‌رود. همچنین یکی از مرتفع‌ترین شاخه‌های زاینده‌رود «چمن‌در» خوانده می‌شود. اما در لنجان سفلی تنها یک چمن و آن چمن‌گوساله بود که مدتی صرفاً چمن نامیده شد و اکنون در نقشه‌ها نکوآباد ضبط است. لفظ «چمن» توجهم را جلب کرد. معنایش را از اهل محل پرسیدم. گفتند چمن زمین محاط در خم رودخانه است که کشت می‌شود. حدس من این است که الگوی چمن برای نامگذاری دهات مربوط به دوره‌ای معین از تاریخ است. احتمال آن است که بلوک کوهستانی آیدغمش در عهد صفوی که اصفهان به پایتختی رسید به منظور تأمین خواربار برای نفوس فزاینده شهر



جدول ۱. توزیع جاینامهای مفتوح به «چم» برحسب شهرستان (سال ۱۳۳۹)

۲	قم	۲۷	خرم‌آباد
۱	دشت میشان	۲۱	ایلام
۱	همدان	۱۹	اهواز
۱	ملایر	۱۲	اصفهان
۱	نابین	۱۱	خرمشهر
۱	یزد	۹	شهرکرد
۱	آباده	۵	شوشتر
۱	محلات	۵	بوشهر
۱	اراک	۴	بهبهان
۱	زنجان	۴	کازرون
۱	لار	۳	کرمانشاه
۱	کرمان	۲	بروجرد
۱	مشهد	۲	نهایند
		۲	شیراز

تصویر ۲. توزیع جاینامهای مفتوح به «چم» برحسب استان - دایره‌ها برحسب اندازه نمودار ۱ تا ۱۰ آبادی است.

تقسیمات اداری وقت شهرستان اهواز، مسجد سلیمان و ایذه و هفتگل و رامهرمز و شهرستان خرمشهر، هندیجان را شامل می‌شده است. به همین سیاق شهرستان کازرون فهلیان و ممسنی لرنشین را در برمی‌گرفته است.

آیا می‌توان گفت پراکنندگی جاینام چم به تقریبی توزیع جغرافیایی لرنزبانان را منعکس می‌کند؟ دقت در نام آبادی‌های ساحل قمرود مؤید این نظر است. اگرچه «فرهنگ آبادی‌های ایران» برای شهرستان قم فقط دو جاینام مفتوح به چم گزارش کرده، غلامحسین افضل‌الملک از وجود ۲۰ آبادی (چم عابدین، چم آسیا، چم نوروز، چم حسین‌آباد و جز آن) خبر می‌دهد. می‌نویسد این چم‌ها مزرعه‌هایی جدیدالاحداث است که در هر کدام چند نفری بیشتر سکونت ندارند و این کشاورزان بیشتر از ولایات پیرامون هستند، اما تعداد قابل توجهی نیز بختیاری‌اند.^۲ بنابراین احتمال آن است که مهاجران بختیاری (و شاید لرنزبانان پراکنده در همان ولایات نیز) بانی این مزارع بوده و آنها را به سیاق زبان خود نامگذاری کرده باشند.

۲. غلامحسین افضل‌الملک، کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی، تهران، ص ۶۷ تا ۱۵۰. افضل‌الملک در تعریف چم می‌نویسد: در کنار رودخانه به واسطه طغیان و نقصان آب رودخانه چم و خمی پیدا می‌شود که در آن چم‌ها زراعت می‌کنند. بعضی سالها که آب رودخانه [زیاد] می‌شود، زراعت آن چم [ها] به هدر می‌رود (ص ۴۵).

تدوین لطف‌الله مفتوح پایان را مناسب یافتیم، زیرا هم از دقت برخوردار است و هم از زمانی است (۱۳۳۹) که تغییر نام، بیماری واگیردار نشده بود. مفتوح پایان نام صدوپنجاه آبادی مفتوح به «چم» را با ذکر مختصات جغرافیایی و نام شهرستان فهرست کرده است.^۱ این فرهنگ با آنکه تمامی نام‌های مورد نظر را ندارد و مثلاً از بیست‌ویک آبادی چم‌دار اصفهان فقط دوازده آبادی را فهرست کرده، با این حال کماکان برای برآورد توزیع نسبی جاینامها کفایت می‌کند. پراکنندگی جاینامهای مفتوح به چم در جدول ۱ برحسب شهرستان‌های سال ۱۳۳۹ تنظیم و در تصویر ۲ برحسب استان‌های کنونی کشور ترسیم گشته است.

اکنون ببینیم از این ترسیم بسامدی چه نتیجه‌ای به دست می‌آید. نظری کلی به تصویر ۲ نشان می‌دهد که فراوانی جاینام چم در استان‌های لرنشین یعنی لرستان و چهارمحال و بختیاری و ایلام و خوزستان است. با نگاهی دقیق‌تر خواهیم دید که در لرستان سهم خرم‌آباد لرنزان از این‌گونه جاینامها ۲۷ فقره، حال آنکه بروجرد فارسی‌زبان فقط ۲ فقره است. در خوزستان، چنانکه انتظار می‌رود، شمار چم‌ها در شوشتر و بهبهان که لرنزبان‌اند، قابل توجه است. اما فراوانی چم‌ها در اهواز و خرمشهر از نظر تاریخی عرب‌زبان از آن رو است که در

۱. لطف‌الله مفتوح پایان، فرهنگ آبادی‌های ایران، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰.



تا اینجا به بسامد جاینام چم در دوره معاصر توجه کردیم. برای دانستن پیشینه آن به چند منبع تاریخی مراجعه کردم. از منابع پیش از صفوی حمدالله مستوفی قزوینی تنها چمچال را - میان «صهنه و کرمانشاهان» - ذکر کرده است.^۱ منابع صفوی مورد مراجعه من نیز فقط همین چمچال را آورده‌اند.^۲ برای استقصا در موضوع باید منابع تازه‌تر به‌ویژه گزارش‌های پرشمار فرنگیان در سه چهار قرن اخیر مورد تفرّس قرار گیرد.

در فرهنگ‌های فارسی از جمله *لغتنامه دهخدا* چم را در معنی «خم و پیچ و تاب» آورده‌اند. همچنین «راه و لیم کار» و «معنی» را برای این لغت ذکر کرده‌اند - که بایستی مجاز یا دلالت ثانوی باشد. نیز چنبر به معنی حلقه و خمیده بایستی از چم مشتق باشد؛ افزودن «یر» به میم ساکن تبدیل آن به نون را در املاهای فارسی ایجاب می‌کند. جست‌وجوهای این نگارنده نشان داد که فرهنگ‌های معتبر فارسی چم را در معنی خم رودخانه نیآورده‌اند و در این باره شاهد یا مثالی ذکر نکرده‌اند.^۳ از زبان‌های ایرانی تنها دو زبان را می‌شناسم که در آنها چم به رودخانه دلالت دارد. نخست کردی است که تقریباً در همه لهجه‌های آن چم به معنی مطلق رودخانه است. بنابراین جاینامه‌های چمدار در کردستان و کرمانشاهان باید ناظر به این دلالت باشد. فرهنگ رزم‌آرا در جلد خراسان چمگرد و چمله را مدخل ساخته و زبان چمله را فارسی و کردی ذکر کرده است. زبان دیگر لری است. در میان آثار منتشر شده فقط دو فرهنگ لری یافتیم که برای چم تعریف به دست داده باشد: «چم چه باشد؟ زمین ساحل رود»^۴ و «زمینی که در کنار بستر رودخانه باشد و سبز گردد»^۵. دوست دانشمندم دکتر عسکر بهرامی که تبارش از مسجدسلیمان و به فرهنگ بختیاری مسلط است این معانی را تصدیق کرد و افزود: چم به زمین کنار درّه و حتی بین دو درّه می‌گویند.^۶

مطلب را با دوست مطلع دیگرم دکتر محمد حکیم آذر، رئیس گروه ادبیات دانشگاه شهرکرد، در میان گذاشتم. مدتی برای تحقیق زمان خواست. پس از سه هفته پژوهش در حوزه محلی و سرزدن به روستاهایی که «چم» را در کنار نام خود دارند، یافته‌هایش را بی‌دریغ در اختیارم نهاد. نخست اینکه در دهستان لار شهرکرد که دارای چندین دهکده متصل چم نام است (چم عالی و چم خلیفه و غیره) «چم» به معنی پیچ رودخانه است. البته ساکنان این دهات عمدتاً ترک‌زبان‌اند. لیکن پژوهش میدانی در خاک بختیاری به معنی دیگری اشاره دارد:

در بین اهالی منطقه بختیاری (از کوه‌رنگ تا لردگان یعنی تقریباً سراسر بختیاری) چم به معنی سبزه‌ای است که زیرش آب افتاده باشد. مرغزار و سبزه‌زار. منطقه‌ای در قلب بختیاری و در حوالی روستای لالی که بین بازفت چهارمحال و مسجد سلیمان خوزستان واقع شده. هست به نام چم‌برگه (Chambarake) این منطقه صرفاً یک سبزه‌زار وسیع است. بختیاری‌ها معنای پیچ رودخانه یا امثال آن را از این لغت اراده نمی‌کنند.^۷ به نظر نگارنده چم در معنی مرغزار مخفف «چمن» باید باشد و از طیف معنایی پیچ و خم کاملاً بیرون است.

تا اینجا ما با چهار معنی گوناگون از «چم» روبه‌رو بوده‌ایم: ۱. پیچ و تاب؛ ۲. زمین واقع در خم رودخانه که کشت شود (یادداشت‌های نگارنده از لنجان)؛ ۳. زمین ساحل رود (لری)؛ ۴. رود (کردی). به نظر نگارنده این هر چهار دلالت را در یک طیف پیوسته معنایی می‌توان جای داد. معنی اصلی چم را اگر پیچ و تاب بگیریم (از ریشه ایرانی kamp)، بر اثر توسعه معنایی ابتدا پیچ رودخانه، سپس زمین محاط در پیچ رود، سپس ساحل رود، سپس مطلق رود از آن اراده شده است.^۸

برگردیم به لنجان. با توجه به آنچه گذشت، وجود چم‌های پرشمار در کرانه زاینده‌رود ناظر به سابقه حضور لرزیانان در لنجان علیاست. البته در زمان ما فارسی در عموم این آبادی‌ها غلبه دارد و در دهستان لار شهرکرد، رزم‌آرا چم عالی را لرزیان

۷. محمد حکیم آذر، نامه مورخ ۲۹ تیر ۱۳۹۴.

۸. این نظر معارض با برخی نظریات موجود است که «چم» کردی را از ریشه cam «راه رفتن» می‌گیرد. همچنین «چمدن» را می‌توان مورد بحث قرار داد، اما اینها مطالبی فنی و بیرون از شمول این مقاله است.

۱. نزهت‌القلوب، ص ۱۶۵.

۲. اسکندر بیگ منشی، *عالم‌آرای عباسی*، ترجمه انگلیسی راجر سیوری، بولدر، ۱۹۷۸، ص ۴۰۲؛ حسن روملو، *احسن‌التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۲.

۳. محمد مفید مستوفی بافقی در *جامع مفیدی* (به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۴) برای «چم تفت» نوشته: جایی که آب روی زمین سوار کرده‌اند.

۴. محمد باقر نیرومند، *نصاب شوشتن*، حدود دهه ۱۳۴۰.

۵. حمید ایزدیناه، *فرهنگ لری*، ۱۳۴۳.

۶. عسکر بهرامی، مکاتبه در تیرماه ۱۳۹۴. نکته گفتنی اینکه لری زبانی یکدست نیست و لغات و اصلاحات در پهنه لرزیانان تفاوت‌های چشمگیر دارد.



باغ وِردان یا باغ بادِران؟

بلوک آیدغمش سابق با بخش باغ بهادران کنونی از شهرستان لنجان تطابق دارد. بخش باغ بهادران سه دهستان چمرود و چمکوه و زیرکوه دارد و مرکزش باغ بهادران که با هشت هزار جمعیت امروز شهر محسوب می‌شود، با دهکده مورکان همسایه است.

«باغ بهادران» به نظرم نامی ساختگی آمد. اصفهانی‌ها باغ‌بادِرون و باغ‌بَدرون هم می‌گویند. بومی‌ها می‌گویند باغ وِردون - و این یک به نظرم اصیل آمد. «ورد» گونه‌ای لفظی از «گُل» بوده که اکنون متروک است، ولی زبان عربی آن را به وام گرفته و به همان معنی گل سرخ به کار می‌برد. بنابراین باغ وِردان را می‌توان به معنی باغ گلها یا باغ گل سرخ گرفت. با وجود چنین دلالت شفاف و روشنی هرچه بیشتر دقت کردم در اصالت «باغ وِردان» به عنوان جاینام بیشتر شک کردم. به سه دلیل: نخست وجه تسمیه سُست است، زیرا اینجا محل کشت و باغداری است نه پرورش گل. دوم، زیاده شاعرانه و با الگوی جاینامهای لنجان علیا ناسازگار است. سوم، لفظ «ورد» که ویژه گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی بوده قرن‌هاست متروک شده و در زبان‌های زنده ایرانی فقط به دو صورت «ول» و «گُل» مانده است.

در جست‌وجوی ریشه جاینامها یافتن الگوهای منطقه‌ای بهترین راهنماست. برای لفظ «بادران» دو جاینام دیگر از توابع اصفهان می‌توان سراغ کرد. نخست ورنوسفاداران (پینسفون در زبان محل)، یکی از سه محله‌ای که سیده را تشکیل می‌دهند. دیگر سروش بادِران^۳ یا سروش فاداران^۴ از بلوک کرارج در زاینده‌رود سفلی است. این یک که اهالی اش «سروش بادران» می‌خوانند مسجدی قدیمی دارد که بنا بر کتیبه سردر آن به دست ابن یوسف محمد سروشفادارانی در سال ۹۷۶ هجری تمام یافته است.^۵

جزء مشترک «بادر» یا «فادر» نظیری در فارسی و دیگر زبان‌های زنده ایرانی ندارد. با این حال مشکل می‌توان از احتمال ربط این لفظ با «پاییدن / پادن» صرف نظر کرد. این فعل از ریشه ایرانی pā مشتق است. صورت فرضی فارسی باستان - pātar «نگهبان» اگر به روزگار ما می‌رسید «پادر»

و باقی چم‌ها را ترک زبان گزارش کرده است. پژوهش دکتر حکیم آذر نیز ناظر به همین معنی است. در مورد آبادی‌های چم عالی و چم نار و چم خلیفه و چم‌زین و چم‌جنگل و چم‌کاکا می‌نویسد:

اهالی این روستاها که نام بردم همگی ترک‌زبان‌اند (غیر از روستای ایلبگی که دقیقاً چسبیده به روستای چم‌چنگ است و لر زبان بوده‌اند، اما امروز زبانشان مخلوطی است از لری، ترکی و فارسی). روستاهای ترک‌زبان از همان دست مهاجران یا یکجانشینان قشقایی‌اند که دست‌کم سه چهار قرن است در استان چهارمحال و بختیاری ساکن شده‌اند. وجود چندین درخت چنار کهنسال در روستای ایلبگی و چم‌چنگ مؤید این نظر است.^۱

جالب آنکه در این گروه از آبادی‌ها یگانه روستایی که نامش قطعاً ترکی است (ایلبگی) لر زبان است و باقی - به خلاف قاعده‌ای که در فوق انتزاع شد - ترک‌زبان‌اند. در این مورد می‌توان چند برهان اقامه نمود. یکی اینکه زبان ترکی در این ناحیه نیز همچون در بسیاری نواحی شمال غربی ایران در حال پیشروی بوده و به تدریج جایگزین لری شده است. دیگر اینکه قشقایی‌های مهاجر نام‌ها را اقتباس کرده‌اند. سوم اینکه قشقاییان چم‌ها را تصرف کرده‌اند. نکته گفتنی در مورد چم‌های زاینده‌رود ناپایداری حدود و ثغور و نیز سکنه آنهاست. طغیان‌های مکرر رودخانه گاه مقداری از اراضی یک چم را به چم همسایه منتقل می‌کند. این وضعیت ممکن بود به نزاع میان همسایگان منجر شود. گاه پیش می‌آمد اهالی یک چم، به منظور گسترش اراضی خویش، با کامیون سنگ و خاک از کوه به ساحل رودخانه بیاورند و با این ترفند بستر رودخانه را به زبان چم همسایه به سوی ساحل مقابل سوق دهند.^۲

در اینجا باید در حدّ طرح مسأله توقف کرد و ترسیم آرایش زبانی و قومی زاینده‌رود علیا را که قرن‌ها سکونتگاه ترک و لر و ارمنی و گرجی بوده است، به زمانی واگذاشت که داده‌های بیشتری از پژوهش‌های میدانی فراچنگ آید.

شایان ذکر اینکه لرزبانان، خاصه بختیاری‌ها، موج مهاجرت تازه‌تری نیز به لنجان داشته‌اند. با راه افتادن صنایع آهن‌گدازی در دهه ۱۳۴۰ خانواده‌های بسیاری از بختیاری‌ها برای اشتغال به چمگردان و سده لنجان و ریز مهاجرت کرده در آنجا تخته‌قاچو شدند.

۳. فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا، ص ۱۰۹.

۴. صریح‌الملک، برگ ۴۲.

۵. لطف‌الله هنرفر گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۴، ص ۸۶۰ تا ۸۶۱. زنده‌یاد دکتر هنرفر اصل نام سروشفاداران را بدون ذکر دلیلی سروش آذران دانسته است.

۱. محمد حکیم آذر، نامه مورخ ۲۹ تیر ۱۳۹۴.

۲. این مطلب را نیز مرهون مهندس حسین کرباسیان هستم.



اقتصاد اینجا بر پایه کشاورزی و باغداری است و محصول برنج چمپای آن زبانزد است: برنجی مُرکون از همه برنج اینجونی بیتره. پیش‌ترها نه تنها با اصفهان بلکه با چهارمحال نیز مراوده اقتصادی داشتند.

پیش از شهری شدن، مردان آبادی تنبان و قبا و آرخالق می‌پوشیدند و کلاه نمدی مشکی یا زرد طاسی بر سر می‌گذاشتند. تنبان مشکی چنانکه می‌دانیم در سراسر لنجان و هم در چهارمحال رسم بود.

از آداب و رسومشان پرسیدم. گفتند شب چله را می‌گرفتند و هندوانه می‌خوردند و برای نامزدها شب چله و شب عید هدیه و خوراک می‌فرستادند. چهارشنبه‌سوری را مثل اصفهانی‌ها «چهارشنبه سُرخ» می‌گفتند و دو بار می‌گرفتند: یک بار در آخرین چهارشنبه شب سال، یک بار در آخرین چهارشنبه ماه صفر. شأن نزول چهارشنبه سُرخ ماه صفر یاد کردن از آتشی است که یاران مختار ثقفی به خونخواهی سیدالشهدا بر بام‌ها افروختند. هنگام پریدن از روی آتش می‌خواندند:

غم بره شادی بیا
محبت بره روزی بیا

زبان مورکان فارسی است. لهجه محلی با لهجه شهر اصفهان تفاوت دارد، اما از لغات مخصوص اصفهان با همان تلفظ اصفهانی بی‌بهره نیست: خارسو (= خَسرو، مادرزن)، بوسوره (= پدرزن)، دایزه (= خاله). کسره اضافه یا می‌افتد یا i گفته می‌شود. تلفظ‌ها برخی با اصفهانی همخوانی دارد: دُخیر (دختر)، بچه، پازیز یا فایز (پاییز). اما بیشتر متفاوت است: پسر، آز، بیتره (اصفهانی: بیترس = بهتر است). به خلاف اصفهانی‌ها اصوات ج و چ را دندانی (dz و ts) ادا نمی‌کنند. آب را ow و حرف عطف را kow تلفظ می‌کنند. در اصوات آنچه به مورکانی صبغه لری می‌دهد پیشین شدن مصوت‌های پسین است:

بید = بود، ترازین = ترازو، آلیچه = آلوچه، cüri = جوجه زرد، hülü = هلو، dörösh = درفش، Hösöyn = حسین.

روزهای تاسوعا و عاشورا را در باغ وردان بودیم. تعزیه مفصلی در مورکان اجرا شد. برو بیای غریبی بود. ترافیک بیداد می‌کرد هر کس دیگری در دست داشت. ما هم نذری خویش را ستانده با زاد و توش سزاوار رهسپار اصفهان شدیم.

زاد برگیر و سبک باش و مکن جای قرار
خانه‌ای را که مقیمان همه برسفرند



پل جدید باغبادران

می‌شد.^۱ بنابراین ناممکن نیست اگر «بادر» در مقام پسوند در سه جاینام مذکور در فوق مندرج باشد. بنا بر این فرض، سروشفادان یعنی جایی که سروش نگهبانی‌اش می‌کند. به همین قیاس، باغ بادران بعید نیست «بغ بادران» به معنی «مورد حمایت ایزد» نامگذاری شده باشد. از قضا «آباد که رایج‌ترین پسوند جاینام در چند قرن اخیر بوده از همین ریشه «یاد» است.

از اهل محل از قدمت باغ‌وردان (یا باغ بادران) پرسیدم. گفتند همسال پیرچنار حسینیه است، چهارصد سال دارد. دیدم این تاریخ با قراین دیگر جور در می‌آید. چنانکه گذشت، تزیاید بی‌سابقه جمعیت از زمان شاه عباس تا آخر صفویه، ترویج آبادانی در زاینده‌رود علیا را الزام می‌کرد. نتایج به دست آمده از مطالعه جاینامها نیز با چنین پیشینه‌ای ملازم است.

در چند دهه اخیر باغ وردان مهاجر بسیار پذیرفته، اما همسایه‌اش مورکان (مُرکون) دست نخورده‌تر مانده است. بنابر نظر آقای رجبی، نماینده انجمن ده مورکان، چهار گروه در مورکان شناخته می‌شوند: اول فامیل صالحی از بختیاری‌های مسجد سلیمان که خودشان را لر می‌دانند؛ دوم سیدها که از طرف‌های کاشان آمده‌اند؛ سوم فامیل شمس که اصلشان از عرب بوده است؛ چهارم بقیه که بومی‌اند.

۱. اساس/اشتقاق فارسی، تألیف پاول هرن و هاینریش هوشمان، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶، ج اول، ص ۳۲۶.